درین زمان بعون خالق انس و جان نسخهٔ متبرکه



در مطبع فیضی باهتمام خواجه حسام الدین طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بیحد و نیایش لا یعد مر منصفی را سزد که نقض عهود را از اوصاف ذمیمهٔ کفار بحجت اصدق اما الذین ینقضون عهد
الله من بعد میثاقه شمرده از خیر مستقر و ثواب مستمر دور کرده در زمرهٔ فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه
داخل گردانیده و سپاس [illegible] مر داور عادلی را میرسد که ایفای مواثیق از براهین متین ایقان و حجت
مبین ایمان ساخته بمنطوق لازم الوثوق آیهٔ وافی هدایهٔ اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا و فاکنندگان عهد را در گروه
سعادت پژوه ذلک خیر و احسن تاویلا در آورده بجلائل مرحمت جلیله و بنائل مکرمت جزیله شامل فرموده نظم

ثنا ها مر آن داوری را سزاست ❊ که از امر کن کرد عالم بپاست ❊ زهی حاکم و منصف بیعدیل ❊ که هست اعلی کثیر و قلیل ❊
دل اهل ایمان از فضل او [illegible] کرم ❊ دهد نور ایمان فزون دمبدم ❊ تبار یکی فسق اهل نفاق ❊ بغضبش گرفتار یا الاتفاق ❊

و نقود درود نامحدود و نثار بر صدر نشین مسند قاب قوسین حاکم خافقین [illegible] که پیمان شکنان را از خیل منافقان
بحجت و برهان [illegible] بیهی البطلان شناخته [illegible] از اذهان بنی نوع انسان صاحب ایمان [illegible] باطل است کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کانت فیه خصلة منهن کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها اذا اؤتمن خان و اذا
حدث کذب و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر سعد و در مود ده نظم

شفیع الامم سرور کائنات ❊ جناب محمد علیه الصلوات ❊ که نوش [illegible] اصد ضیا ❊ چه مهر جبینش نموده جلا ❊ ز نور رخ ماه او در جهان ❊ بشب تار جهلت [illegible] نشان ❊

و عرض [illegible] برآل و اصحاب وی که صغری و کبری عالم هیولانی را بعام و خاص امکانی را بسعی جزئی و کلی خود
از جدال و فساد باز داشته باطل را از حق جدا کرده امتیازی بخشیده طرح اختلاط و آشنائی میان مومنان و کافران
و طرز مخاصمت و عناد میان منافقان مخالف [illegible] انداخته بنیاد نفاق را منهدم ساخته و اساس وفاق را استحکام
دادند شعر

اصحاب و بر آل وی تا ابد ❊ هزاران تحیت ز داور صمد ❊

چون آن قعدا د معارج علیا و مدارج معلای
[illegible] ساعات [illegible] آنات شهور و اعوام من اللیالی و کر الایام علی سبیل الدوام [illegible] از حیازهٔ تقریر و تحریر بیرون

از حیطهٔ تحریر بیرون است شبدیز قلم پریشان رقم از تکاپوی درین بیدای ناپیدا کنار وادی پر وهاد ضلال وامانده
عنان گسسته بمدعای لا ابدی میرود اما بعد بنده ضعیف سراپا بضاعت خفیف میگوید کمال الدین حسین
صین عن شرور الکونین که درین حین وزمان که نور شمع فراست از باد تند خود بینی گل شده و روشنی چراغ
کیاست از صرصر نادانی خاموش گشته و آتش جهل و عناد اشتعال یافته بعضی از معاصران در تالیفهای
خود آیات قرآنیه و احادیث نبویه و روایات فقهیه را تحریفها بکار برده‌اند و در حق اکابر مثل ملا علی قاری
و قاضی ثناء الله پانی پتی و سید السند سید شریف و مولوی محمد اسلم سندی و مولوی غلام یحیی بهاری
و ملا عماد الدین لبکنی و قاضی القضاة ابو طاهر مجد الدین محمد فیروزآبادی صاحب [illegible]
و جوهری صاحب صحاح و محمد علاء الدین حصکفی صاحب در مختار و محقق طوسی و صدر الدین شیرازی
زبان طعنها دراز کرده و سنان تشنیعات را از شست [illegible] بر ایشان رها نموده و بصاحبین افتراها
و بهتانها بر آن صاحبان عالی پایگاه بستند و منسوب ساخته‌اند و بعض رسائل و عبارات و اشعار را از
جا بجا سرقه کرده منحول نفس خود مینمایند و بی ادبیهای فراوان و گستاخیهای بیکران در حق
اساتذهٔ خود بجا آورند و صورتهای مجالس مناظره را مملو از خیانتها انتشار نمودند و در جواب اکثر
استفتاها خطایای صریحه واقع شده و تفریق جماعت مسلمانان و غلبهٔ هنود از بجهت دستخط شان
بظهور رسیده و راه مصالحه پیمودن و باز قدم بمجادله سپردن و عهد کردن و باز نقض آن
کوشیدن از فطریات ایشان است و تفصیل این اجمال ازین رساله مطبوعه هویدا می‌شود لهذا
برای احقاق حق و ابطال باطل و انتقام از طرف اکابر مشار الیهم بالبنان چندی از اکاذیب
و اکثر خطایا از بعض رسائل شان التقاط کرده پیشکش خدمت منصفان ذی شعور دیندار [illegible]
فراست شعار مینمایم و این رساله را بهدایة البرایا الی بیان الاغلاط والخیانات [illegible]
و بر یک مقدمه و هشت هدایت و یک خاتمه که مجموع آن عشره کامله است مشتمل گردانیدم
و هو حسبی و نعم الوکیل و هو المعین و الموفق الی الدلیل و هو باستغاثته قمین [illegible]
پوشیده مباد که بهتانها و غلطیها که از بعضی رسائل مخترعهٔ شان التقاط کرده شد مقصود
از آن استیعاب و حصر نیست بلکه بطریق مشتی نمونه از خرواری و نظیر ما لا یدرک کله لا یترک کله
بسلک تحریر آورده شد چه اگر استیعاب آنها من حیث لا یشذ منه شیء مرعی [illegible] میشد

مجلد کبیر مدون میگردید و نیز تعرض بعض اغلاط مانند تغیر حرکات و سکنات و قطع کلمه و حرف و سقوط
کلمه و تبدل حرف بحرف و تحریر موافق رسم خط متداول و تقدم و تاخر بعضی حروف از
محل خود و مانند آن که هنگام طبع میشود و کیفیت آن نزد کارپردازان مطابع هویداست اگرچه پیش
محصلین ممدوح نیست بل اشتغال بآنها لایعنی محض می انگارند لکن چون اکثر ازین قبیل در رساله
مترجم تحفة الاحباب فی نموذج الاعجاب مذکور شدند لامحاله چاره ندیده درین رساله نیز پای استقامت زجادهٔ
راستی بدر زده اتباع شان کرده شد هرچند که طبع انتشار جمع این پریشان خاطر از نارسائی زمانه ناهنجار
در برقلانی دور روزگار هیچوگره در انعقاد و تنگی و بر رنگ غنچه در انقباض بود و دل آشفتگی منزل وحشت
حاصل متحیر است که دست و قلم را در خرافات لاطائل و ترهات باطل رنجه و آلوده کنم و ملحد زبان
سخن نشان صدق بیان را بسحر کلمات لغو و لهجه سخنان بیهوده آشنا سازم لکن بموجب مصرعهٔ دال و
مصرعه کلوخ انداز را پاداش سنگ است بناکسان عهدشکن و مخاصمت شعاران و فاد شمن که
خلعت روبهی و حیله گرگی در ذات آنها تعبیه شده کشان کشان برین آوردند که تاب و توان
نماند و طاقت از حمل این اثقال طاق گشت و در وفا مستقیم در عهد سلیم نماندند و بمقتضای
طبع شریف خود بجا آوردند اری مستحسن لوفا بودن و مانوس الالیفا ماندن کار راستان است
کردار و شعار صادقان در سنی آثار است چنانچه شاعری گفته شعر نی باشد مخالف قول و فعل راستان
باهم ❊ که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ❊ چنین ناراستان بوالعجب را کجا این رتبه حاصل و متواصل
شود ناکجا از یطرف هم خطاهای فاحشه مجادل از جا بجا انتخاب نموده در حیز تحریر آورده شد
[illegible] تعصب و خودداری را دخل نداده حقیقت کماهو الحق را از باطل کما هی
❊ که [illegible] برچند اوراق ثبت نموده بر راز شناسان حقیقت بین و اهل
[illegible] بین که در باریکی و تاریکی الفاظ و معانی بچشم دل دیده اند پوشیده مباد
که خلاصهٔ مطالب و زبدهٔ مآرب این احقر العباد اصغر الافراد آنست که سابق ازین جناب مولوی مفتی
سعد الله سلمه الله تعالی از جناب خدام فیض الاختتام مولی الانام پیشوای اماجد عظام نقطهٔ دائرهٔ هدایت
شیرازه بند کتاب کرامت عمدهٔ اعیان عظیم الشان اسوة المعتبان جلیل المکان سباح
دریای [illegible] لطافت سیاح بیدای سلاست و لیاقت قبلهٔ قبله پرستان کعبهٔ ارباب ایقان

برگزیده حضرت رحمانی و فیض علم بحر ابر نیسان مظهر مکرمت بیکران مصدر مرحمت فراوان مجمع اسرار لاهوتی منبع انوار ملکوتی مورد انوار جلائل مدی مخزن جواهر فضائل ابدی مهر سپهر معقول و منقول سپهر مهر فروع و اصول تذکرهٔ اکابر متبحرین تبصرهٔ قدمای متاخرین جامع علوم خفی و جلی حضرت مولانا و بالاقتداء اولینا ابو البرکات رکن الدین محمد مولوی تراب علی حفظه الله عن کل غبی و غوی اطال الله فیضه علی رؤس المستفیدین والمسترشدین الی یوم الدین اقرار و قول نموده بودند که تحریر نمایم مرفوع القلم و معرض تعطل باشد و آینده راهم احتیاط درین باب طرفین مرعی گردد الان باز ابواب جدال مفتوح کردند و رسالهٔ مذکوره تالیف کرده هنگام رفتن رام پور در قالب طبع درآورده درین شهر جابجا انتشار کنانیدند لکن مرحبا و خوشا حال مولانا صاحب ممدوح که با وجود نقض عهد و خلاف قول شان بسبب حلمیت و اخلاق کریمانه و اشفاق بزرگانه که در شان ملازمان جناب موصوف آیتی ست موضوع و تلقی بقبول بالای مقدس و خجسته شده و مربوط و بمضمون صدق مشحون اذا مروا باللغو مروا کراما اراده جواب نفرمودند و باعث اقبال قوال سابقه خیال امیغی را اصلاً و مطلقاً از قوه بفعل نیاوردند و اصرار و التماس تلمیذان برای تکلیف این امر بران حد رسید که ما فوق آن نتوان نگفت بلا و نعم و آری و بلی درگذرانیدند و هر دفعه دفع اند اختند آخر الامر بنده بسبب تساهل جناب مسبوق الالقاب بساختن این امر ضروری بکر غبت با وجود انزجار خاطر برمیان سعی بسته خطاهای صاحب ممدوح التقاط کرده ام امید آنست که انصافمندان بنظر انصاف و بدیدهٔ غور الضاف به بینند و معاینه کنند که چه قدر اغلاط و خطاهای عبارات و معانی ایشان بپایهٔ اثبات رسانیده شد حالا قلم را یک قلم درین باب تاب نمانده که زیاده برین تسطیر کند و اگر فیتور اعتبارات شان بنوشتن درآید بهجوم عقود نجوم شمار کردن و جرم مهتاب بگز پیمودن و ریگ صحرا شمردن [illegible] لهذا از ان درگذشتم و بمقصود شروع میکنم و هو حسبی علیه ثقتی بدایت تحت [illegible] و خطایای متعلقه حواشی کتاب مالابد منه بر خجسته مندان اولی الابصار و دانا دلان [illegible] گردانیدم

در صفحه نهم و سطر ۱۲ این عبارت واقع است و او تعالی در هیچ چیز حلول نکند انتهی محشی ما بر فنون فلسفیه این عبارت حاشیه اختراع کرده که حلول درآمدن در چیزی که وان دو قسم است اول سریانی که انقسام محل مستلزم انقسام حال باشد مثل سپیدی در جامه که از انقسام جامه سپیدی منقسم شود دوم طریانی که چنین نباشد مثل حلول آب در سبو حق تعالی ازین هر دو منزه است انتهی بس قول وی

چه ظاهر ست که از انقسام سبوانقسام آب لازم می آید و لو و همانیست بزعم محشی از قسم حلول سریانی باشد نه طریانی
و تحقیق آنست که دران صورت اصلا حلول بحسب اصطلاح نیست بلکه موافق لغت حلول ست و تقسیم حلول
بسوی سریانی و طریانی باعتبار اصطلاح ست نه باعتبار لغت فی شرح المواقف فالمراد بالحلول ما لیس حالا فی الکون
اصطلاحا وان کان حالا فیه لغة انتهی علاوه آنکه معنی حلول بحسب لغت ذکر کردن و تقسیم آن بسوی هر دو قسم
نمودن از خصائص محشی ست و در صفحه ۸ او سطر ۱ استر عورت مرد را از ناف تا زیر زانو و همچنین کنیزک را
با زیادت شکم و پشت انتهی محشی که ناواقف محض ست بر قولش با زیادت شکم و پشت حاشیه
مخترعه که از یاد بر نشاخته بدین عبارت پر از لطافت رقم کرده و پیشانی نیز کذا فی الدر المختار انتهی سبحان الله
چه بلغ ظلم ست که چه عبارت در اصل خلقت محشی ودیعت گشته که پیشانی کنیز را نیز از جمله اعضای که ستر
آنها در نماز شرط ست محسوب کرده حواله بدر مختار نموده توضیح این کلام آنکه در در مختار مسطور ست وما هو عورة
منه عورة من الامة ولو خنثى او مدبرة او مکاتبة او ام ولد مع ظهرها و بطنها واما جنبها فتبع لهما انتهی
و طحطاوی در حاشیه آن تصریح کرده قوله فتبع لهما ای ما یلی البطن تبع له وما یلی الظهر تبع له انتهی و حلبی
در تحفة الاخیار حاشیه در مختار ذکر کرده قوله واما جنبها مجرور فی المتن فجعل الشارح بادخال اما مرفوعا
علی انه مبتدء وهو مفرد لا مثنی کما فی بعض النسخ والانتقال للشارح واما جنبا ها انتهی ازینجا ملکه فقاهت
محشی مانند سپیده صبح بر دل هوشمندان چون ضیاء مهر نمودار تافت که لفظ جنبها را جبینها خوانده پهلو
را به پیشانی ترجمه کرده استنادش بدر مختار کرد ای کاش اگر حواله بآن نمیکرد از آوزار بهتان محفوظ
میماند تحمیل که در حالت سکر میان پهلو و پیشانی امتیازی نکرده بجای پهلو پیشانی نگاشتند و از پهلو
پهلو تهی ساختند المرام ازین تقریر دلپذیر نشاط بخش صغیر و کبیر و مضموق مذاق مشحون بدر بر
خاطر رسید که غلط فهمی محشی منشی ز دوم افترا پردازی وی بر سابقین من یهده الله فلا مضل له ومن
یضلل فلا هادی له و در صفحه ۱۰ او سطر ۹ و طهارت مکان انتهی محشی خطا اندیش حاشیه بر آن عبارت
ساخته ای طهارت موضع سجود و قدم و طهارت موضع دست و زانو بر قول اصح شرط نیست کذا فی الدر المختار
انتهی منصف مزاجان که دور از اعتساف اند بر حاشیه خور انصاف هویدا باد که در در مختار مذکورست مکانه ای موضع
قدمیه او احدهما ان رفع الاخری مع موضع سجوده اتفاقا فی الاصح لا موضع یدیه و رکبتیه علی الظاهر انتهی محشی در آن
ترجمه قطع نظر ... ترجمه بعضی عبارتها طرفه تحریفی بکار برده توضیحش آنکه لفظ اتفاقا فی الاصح را

از صدر عبارت در ترجمه ساقط کرده و لفظ بر قول اصح در اخیر عبارت بجای ترجمهٔ علی الظاهر ذکر
نموده و درین صورت ترجمهٔ مخترعه با مضمون در مختار مطابق نمی شود چه مطلب عبارت اخیرش آن ست
که طهارت هر دو دست و هر دو زانو موافق ظاهر روایت شرط نیست و ازین لازم نمی آید که آن
قول اصح نیز باشد بلکه طحطاوی تزییف وی نقل کرده حیث قال قوله علی الظاهر ای ظاهر الروایة واختار
ابو اللیث الفساد بعدم طهارة موضعهما وصححه فی العیون وعلیه اطلاق المتون وقوّى فی ابی السعود کل
عضو یجب وضعه ولو یدیه یشترط طهارة محله انتهی پس نسبت اصحیت سوی در مختار
از قبیل مفتریات ایشان ست فافهم ولا تعسف و در صفحهٔ ۱۹ و سطر ۱۴ [illegible] سجود نهادن
پیشانی و بینی فرض ست انتهی محشی بر ان عبارت حاشیه نوشته این قول [illegible]
و نزد صاحبین نهادن پیشانی تنها فرض ست و فتوی بر قول ایشان ست کذا فی العالمگیریة
بلکه رجوع امام بقول صاحبین ثابت شده کذا فی الدر المختار انتهی باید دانست که عبارت مختار
چنان ست ومنها السجود بجبهته وقدمیه ووضع اصبع واحدة منهما شرطاً انتهی مخفی نیست که درین
عبارت ذکر رجوع امام اعظم رح بقول صاحبین اصلاً مذکور نیست ان هذا الا اختلاق آری ذکر رجوع
در حواشی در مختار و دیگر کتب فقه البته مذکور ست فاعلم ذلک و در صفحهٔ ۱ و سطر ۲ شستن [illegible] و
از موی سر انتهی محشی بر ان حاشیه تسطیر نموده و در اخیر شکل این عبارت ست تخصیصه موی
بر پیشانی بر آمده باشد و آنرا فرع گویند انتهی باید دانست که فرع بالفتح موی تمام و افرع بالفتح بسیار
موی هکذا فی المنتخب وغیره من کتب اللغة ازینجا لغت دانی محشی هویدا شده که در فرع و افرع فرق نکرده
و معنی افرع بجای فرع نوشت و در صفحهٔ ۵۶ و سطر ۱۴ و من خود جزای روزه هستم انتهی مخترع
حواشی بر ان عبارت حاشیه تحریر کرده لفظ حدیث این ست الا الصوم فانه لی وانا اجزی
به و ترجمهٔ انا اجزی به آن ست که من جزای آن میدهم و این ظاهر است پس آنچه مصنف علام
در ترجمه اش میفرماید من خود جزای روزه هستم معلوم نیست که ترجمهٔ کدام لفظ حدیث ست
انتهی پوشیده مباد که حضرت مصنف قدس سره العزیز اجزی بفتح همزه صیغهٔ معروف که مختار این
محجر ست اختیار نکرده بل بالضم همزه صیغهٔ مجهول که در عین العلم و جامع الشتی و دیگر کتب مذکور ست
اختیار نموده و عبارت عین العلم مع شرح تصنیف مولانا فخر الدین محب الله [illegible] حضرت قدوه

المحدثین محیی علوم الدین ابو المجد شیخ عبد الحق دهلوی طاب ثراه نقل سے شود چشم انصاف کشاده
معاینه کنند در شرح آمده است در صحیحین از ابو هریره که او تعالی میفرماید الصوم لی روزه برای من است
وانا اجزی به و من جزا میدهم بر وی هرچه میخواهم و چندان که میخواهم از حد حصر و احصا متجاوز و مروی است
انا اجزی به بصیغه مجهول و مصنف بملاحظه همین تفسیر معنی او چنین بیان نموده ای جزا کرده تعالی و
معرفتی یعنی جزای روزه دیدار منست در آخرت و شناخت من در دنیا و احتمال دارد که
هر دو جزا حاصل بود انتهی و ملا علی قاری در شرح عین العلم افاده فرموده انا اجزی به بصیغة
الفاعل وقیل بالمفعول انتهی پس صحت قول مصنف رح که من خود جزای روزه هستم بخوبی بر ذهن سلیم
لائح شد و سلب نقش بر علمای ربانی واضح وطعن محشی بهانه انتور انگشت هدایت دوم در ذکر
افانک وخطایای فاحشه مترجم فقه اکبر بدانکه در صفحه ۲ وسطر ۲ یجب ان یقول آمنت بالله مترجم
در ترجمه اش می نویسد واجب هی هر مسلمان پر کهی صدق دلسی یقین لایا مین اپنا انتهی ان
فی ذلک لآیة لاولی النهی بچشم غور باید دید که ازین ترجمه کفار خارج میشوند ومجانین و صبیان مسلمان داخل
وحالانکه کفار نیز در همه مکلف بایمان هستند بخلاف مجانین و صبیان و شاید که مترجم بسبب حمایت هنود ان
همان عقیده داشته باشد وصواب در ترجمه آن است که فرض هی هر مکلف پر که کهی الخ
ملا علی قاری رح در شرح فقه اکبر میفرماید یجب ای یفرض فرضا عینیا بعد ما یحصل
علما یقینیا ان یقول ای المکلف بلسانه المطابق لما فی جنانه انتهی و در صفحه ۳ وسطر ۷
والقدر صفته فی الازل مترجم ملقب بملا متعجب از ما بعد ش انیقدر عبارت ساقط کرده و راه تحریف
نموده و متکلما بکلامه والکلام صفته فی الازل وعبارت مذکوره در شرح ملا علی قاری و دیگر متون
فقه اکبر موجود است و در صفحه ۱۰ وسطر ۵ والریاء اذا وقع فی عمل من الاعمال فانه یبطل اجره بدانکه
لفظ ما ذا از تحریفات مترجم است وصواب اذا است و در صفحه ۷ وسطر ۹ فاذا امن ذلک مترجم
لفظ بعد را ازین عبارت ساقط کرده فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری رح فاذا امن بعد ذلک
ای بعد ارتکاب کفره انتهی و در صفحه ۱۴ وسطر ۱ جواره پوشیده مباد که صحیح جواره بکسر جیم است
فی شرح الملا علی القاری رح جواره بکسر الجیم ای مجاورة العبد لله انتهی و در صراح است جوار
بالکسر والضم والکسر افصح همسایگی کردن انتهی وجوار بالفتح بمعنی آب بسیار

عمیق و بمعنی کشتیبان مخفف جواری کذا فی المنتخب المرام جوار بالفتح خواندن و بمعنی همسایه بودن ترجمه
کردن از خواص ملا ابو العجب ست هدایت سوم در بیان اغلاط متعلقه بهدایة النوع فیما یتعلق بالانظار
والشعور باید فهمید که اسم شریف این رساله دلالت واضحه دارد برآن که درین رساله مسائلیکه بهما را با نظار و شعور
تعلق است مذکور شده و اما مسائل ناخنها و مویها ذکری از آنها نشده و صواب این بود که هدایة النوع فی
مسائل الانظار والشعور میگفت و در صفحه ۲ و سطر ۹ باب اول در موی چهرهٔ انسان و در صفحه ۳ و سطر ۱
باب اول و دران پنج فصل ست فصل اول در موی سر را سرا اگاهی اهل دانش مخفی مباد که موی
سر را از اجزای موی چهره شمار کردن تا باب اول بر آن فصل مشتمل باشد مانند اشتمال کل بر اجزا
از خصائص ملا متعجب ست آری بحسب عرف عام اطلاق سر بر مجموع کاسهٔ سر چهره و
گوش و چشم تا بیخ گردن صحیح ست مثلا گویند اطار راسه و سر فلان کس باید برید و اما اطلاق چهره بر سر
از متفردات ایشان ست و صواب آنست باب اول در موی بدن انسان و در صفحه [illegible] و سطر
۱۵ شانزدهم اذا دخلت لیلا فلا تدخل اهلک و در همان صفحه و سطر از ترجمه اش چنانست وقتیکه در آ[illegible]
در شهر از سفر پس داخل مشو الخانه خود را انتهی این ترجمه را بآن مطابق باید کرد المرام لیل را شهر ترجمه
کردن خاصه ملا متعجب ست و در صفحه ۳ و سطر ۸ فیقول یا رب در همان صفحه و سطر ۱۱ ترجمه اش و گوید
ای رب بنازم برین علم و دانش که میان ترجمه فا و واو امتیازی نکردن از شان ملا متعجب ست
و در صفحه ۳ و سطر ۱۲ مستعمل میگردد شاید که نزد مترجم خدرف هم مستعمل بجهت کثرت استعمال صحیح شده
و در صفحه ۴ و سطر ۴ یعنی بود آن حضرت که استعمال نوره میفرمود و چون دراز میشد موی زهار حلق
میکرد ضعیف ست این عبارت ضعیف را قوی کردن بر ذمهٔ محشی متحتم ست هدایت چهارم در بیان افانک و
خطایا متعلقه زاد السبیل الی دار الخلیل چه انکه بیت الله دار الخلیل قرار دادن از آنست پس درست ترجمه
زاد السبیل الی بیت الجلیل ست و در صفحه ۵ و سطر ۱۱ ثم قال ذرونی ما ترکتم الحدیث مولف رساله این
حدیث شریف را از صحیح مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده پس اوشان را باید که لفظ ثم
را از مقوله طیبه آن حضرت صلی الله علیه وسلم باثبات رسانند و معنیش از ماسبق ربط داده تحریر کنند
الملخص تحریف و افک که از سجایای مولف ست بمرتبه عروج کرده که در حدیث هم تصرف مینمایند
و عجب است که ترجمه حدیث از ثم قال الحدیث چرا ترک نمود ظاهر آنست که به گاه تحریر این ترکیم مبدل

گردند از ادای مطلب حیران شده از ترجمه اش گریز گردند و در صفحۂ هفتم و سطر هشتم و نهم و دهم پس جو لوگ

بغیر زاد راحلی کی راهون دور و دراز سی مانگتی کہاتی حج کو جاتی هین نهایت برا کرتی هین که نفل کی

حاصل کرنیکی واسطی بهیک مانگنی مین گرفتار هوتی هین انتهی ازین عبارت صاف هویدا می شود که

فقیر را ثواب حج نفل حاصل ست و فرضیت حج بر ذمه اش باقیست بعد استطاعت باز حج کند

سبحان الله ازهمین جا فقه دانی مفتی صاحب بوجه احسن لائح شد بلکه حق آنست که دران صورت

حج فرض از فقیر ساقط شد فی العالمگیریة الفقیر اذا حج ماشیا ثم ایسر لا حج علیه کذا فی فتاوی قاضیخان

انتهی و در صفحه ۹ و سطر ا کما ینفی الکیر خبث الحدید در ترجمه اش نگاشتند جیسے دور کرتی هے دهونکنے

میل لوہے کو باید دانست که اولا لفظ بهٹے مطبوع شده بود بعده مفتی صاحب آنرا حک نموده

بجایش لفظ دهونکنی نگاشتند ظاهرا اینقدر مشقت کردن عبث بود چرا که لفظ کیر اگرچه مطابق قاموس

وغیره بمعنی دمه آهنگران یعنی دهونکنی ست لکن مختار صاحب نهایه و مجمع البحار آنست که کیر بمعنی

همان لفظ محکوک یعنی بهٹی ست فی النهایة مثل الجلیس السوء مثل الکیر الکیر بالکسر کیر الحداد وهو المبنی

من الطین وقیل الزق الذی ینفخ به النار والمبنی من الطین الکور انتهی وفی مجمع البحار قوله کما ینفی الکیر بکسر الکاف

کیر الحداد وهو المبنی من الطین وقیل زق ینفخ به النار والمبنی من الطین الکور انتهی خلاصة المرام آنکه ترک شدن

لفظ بهٹی و نگاشتن بجایش دهونکنی بلا شبهه از قبیل ترجیح المرجوح ست و در صفحۂ دهم

و سطر سوم من خرج یوم هذا البیت من حاج او معتمر زائرا کان مضمونا علی الله در ترجمه اش نگاشتند

یعنی جو نکلی قصد کرکی اس گهر کا حج کرتی والی یا عمره لانی والی سی هی ذمه الله کا انتهی این ترجمه

را مطابق الفاظ مذکوره دانستن از خصائص ملا متعجب ست و صواب در ترجمه اش آنست که جو

نکلی قصد کرکے اس گهر کا زیارت کی لئی حج کرنی والا هو یا عمره کرنے والا هو وه الله کے ذمه پر

و ترجمه مذکوره بچند وجه مخدوش ست اول آنکه از ترجمه لفظ زائرا بیزار گشت دوم آنکه مضمونا را

اسم کان معلوم نمود سوم آنکه ترجمه لفظ علی بالای خاطر شان اعتلا نیافت و در صفحه چهل و ششم و

سطر هیژدهم طواف الصدر بر ان حاشیه نگاشتند صدر صاد اور ری کی فتح سی رجوع

کرنیکے معنے هین سبحان الله در صدر و اینچنین غلط صریح صدر نشینی و لغت دانی این صاحب

تقوی بوجه احسن حسن انضاح پذیرفت لیس او شان را باید که فتحه را ی لفظ صدر با ثبات

رسالہ نقد و تحقیق اللغت کہ صدر بفتحتین بمعنی بازگشت از آب و بازگشتن از حج کذا فی المنتخب و در صراح سے صدر بفتحتین باز
بازگشت از آب و حج وفی المثال ترکتہ علی مثال لیلۃ الصدر یعنے حین صدر الناس من حجہم انتہی ازینجا ظاہر شدہ کہ صواب الطبع
صدر بصاد اور دال کی فتحہ سے فی حاشیۃ الدر المختار للطحطاوی قولہ و طواف الصدر بفتح الدال ای الانتقال من مکۃ انتہی
محشی فتحہ دال را بفتحہ را تبدیل کرد معلوم نیست کہ طواف الصدر بر را مہملہ مفتوحہ کدام طواف است شاید کہ ہمان طواف نسیبی شان شدہ باشد
و قولش رجوع کرنیکے معنی ہین خطای صریح ست چہ لفظ صدر کہ در طواف الصدر ست بمعنی بازگشت
از حج ست نہ بازگشت مطلق و نیز صدر بالتحریک اسم ست بمعنی بازگشت نہ بازگشتن تا ترجمہ بکورہ
صحیح باشد آری صدر بفتح صاد و سکون دال بمعنی بازگشتن یعنے رجوع کرنا صحیح ست فی القاموس الصدر
الرجوع والاسم بالتحریک ومنہ طواف الصدر انتہی ہدایت پنجم در ذکر اغلاط و خطایاے متعلقہ رسالہ
مشتمل بر جوابہای اعتراضات مولوی فضل حق سلمہ اللہ الحق کہ از رسالہ احقاق الحق و ابطال الباطل نقل
کردہ شد در صفحہ سوم نعم لا یستعمل الاملاک جمع الملک بفتحتین فی کلام من یوثق بعربیتہ بل ہو خلاف
القیاس ایضاً و جمعہ الملائک والملائکۃ و اما الاملاک فجمع الملک بالضم کما فی الصحاح والقاموس انتہی
مختصراً سبحان اللہ من یدعی التبحر کیف یصر علی عدم استعمال الاملاک جمع الملک بالتحریک مع کثرۃ الوقوع
فی الاحادیث الشریفۃ والادعیۃ الماثورۃ و محاورات البلغاء الذین ہم اساطین العلوم الادبیۃ
و استعمالات الفصحاء المستندین فی العربیۃ فی الحصن الحصین لما جلس الرجل و قال الحمد للہ حمداً کثیراً طیباً مبارکاً
فیہ کما یحب ربنا و یرضی فقال صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ لقد ابتدرہا عشرۃ املاک انتہی
و فی دلائل الخیرات اللہم صل علی محمد ما دارت الافلاک و دارت الاحلاک و سبحت الاملاک و فی
حلیۃ اللبیب مسجود جمیع الاملاک عجب است کہ با وجود تدریس حصن حصین و تلاوت دلائل الخیرات
چگونہ عبارت مذکورہ از قلمش چکید معاذ اللہ منہ خدا نکند کہ این چنین نوبت از تمرد تکبر رسیدہ باشد
و در صفحہ ۵ سطر ۱ فی المرتبۃ الخامس الصواب فی المرتبۃ الخامسۃ لعل المقرظ قاس لفظ الخامس
علی الخمسۃ و در صفحہ ۶ سطر ۱۳ ای شیع شاربہا الصواب شاربۃ لان الضمیر راجع الی الماء و ہو
مذکر و العجب من المقرظ انہ لا یفرق بین التذکیر والتانیث و در صفحہ ۹ سطر ۶ اقوال الفضل الحق جلیل
یتضمن معنی حاویاً او جامعاً ہذا اغلاط والصحیح [illegible] ہدایت ششم در ذکر خطایا
متعلقہ بتقریظ رسالہ منتہی المقال کہ از رسالہ ابطال الباطل انتشافا کہ [illegible]

من امین لمن اوی الیه براگاه دلان متعجب مباد که سبحان من کذا در مقام تعجب مستعمل میشود
لاغیر و هذا لیس محل التعجب و نیز معنی امین ضد خائن ست و بمعنی مومن یعنی زینهار دهنده و لی بیم کننده
که مراد مقرظ ست نامده و نیز دران صفحه و سطر لا یحیط السعة صدره الصواب بسعة صدره و نیز دران
صفحه و سطر ۹ و ۱۰ ولا عجب ان اکتسب القمر من جبینه سنا ثم تیم به البدر التام الصحیح سنا القمر البدر
ثم لا یخفی ما فی قولهم تیم به البدر من الاستدراک اما عرفت ان البدر هو القمر التام ثم وصف البدر بالتام
بعد قوله تیم استدراک علی استدراک و در صفحه ۹ ، ۷ و سطر افلله دره من تحقیقات بدیعة
این ترکیب عجیب و غریب ست چه متعارف از محاورات آنها آنست که کلمه من بعد لله دره
بیان ضمیر ست کقولهم لله دره من رجل و لله دره من فارس خدا داند که مقرظ بکدام معنی
درینجا لفظ من استعمال کرده و نیز دران صفحه و سطر پنجم وعدة من خرائد مضامین استعمال عدة بجای
کم خبریه غیر از جهت عدم مهارت آنکس بعربیت نیست و در صفحه ۹ و سطر ۹ قد ازرای اباالتمام
ازرا متعدی بنفسه نیست کما زعمه المقرظ بل متعدی بحرف با یا علی میشود و کنیت شاعر طائی ابو عام
بدون لام ست هدایت هفتم در ذکر اغلاط و خطایای متعلقه میزان الافکار در صفحه ۲ و حاشیه هم
قوله معیار الاشعار معیار بالکسر بمعنی پیمانه و اندازه و امتحان زر و سیم کذا فی الصراح ماخوذ ست از
عیون شان عایرت المکاییل و الموازین اندازه کردند پیمانها و ترازوها را کذا فی الصحاح و سید شریف
علامه در حاشیه شرح مطالع میفرماید معیار را گاهی بر میزان نیز اطلاق کنند باید دانست که عبارت
صراح چنانست معیار بالکسر پیمانه و اندازه و چاشنی گرفتن زر و سیم انتهی شارح طرفه تحریفی و تصرفی
بکار برده که چاشنی گرفتن را بلفظ امتحان مبدل کرد و حالانکه وی خاص ست از امتحان و ترجمه
خاص بعام درینچنان مقام بلاشبهه مخل مراد وست قوله و سید شریف آه بر نقادان طبع
والا دانشان که سره و ناسره بر میزان فراست سنجیده و وزن کرده اند سنجیده باد که انتساد ش
سوی علامه سید السند افتراست چه در عبارت سید شریف حرفی نیست که مفید تقلیل باشد
ما قول شارح معیار را گاهی بر میزان نیز اطلاق کنند صحیح باشد زیرا که عبارتش اینست والذی
یقتضیه ظاهر معناه ان یذکر المعیار مع النظر و المیزان مع الفکر لکنه عکس ههنا تنبیها علی ان المعیار
یطلق علی المیزان ایضا بل علی ان المقصود بالنظر و الفکر شیء واحد یعبر عنه الفن بالقیاس الیه

تارة مكيالا وتارة ميزانا انتهى يعنى شارح در فقره سابق معيار را بالفظ نظر ذكر كرده بود و ميزان را بالفكر و در

فقره ديگر ميزان را بالنظر ذكر ساخته و معيار را بالفكر بالعكس فقره سابق براى تنبيه بر آن كه معيار اطلاق كرده ميشود

بر ميزان نيز كما يطلق على المكيال لانه قد يطلق چه قولش بل على ان المقصود الخ دلالت صريح بر معنى دارد و معنا

چگونه معنى قول سيد السند خلاف لغت گفته شود زيراكه در كتب لغت عايرت المكاييل والموازين برابر ذكور شود

كما فى القاموس والصحاح واساس البلاغة بل در جمهره ابن دريد كه كتابى معتبرست و لغات مشهوره ميان

جمهور دران مذكور اند اكتفا بر معنى وزن كرده گفته عايرت الشئ فى الميزان هكذا فى تحرير المحققين و در صفحه

۱۰ و سطر احينا انكه اندرتهم شارح بر حاشيه نوشته قوله اندرتهم اصله اندرتهم چون در همزه ثانيه تسهيل است يعنى

بين بين كردند اى ميان مخرج همزه و الف خواندند پس گويا ساكن شد و سكون تا ثانى يعنى نون ظاهرست پس

اجتماع ساكنين متحقق شد بايد دانست كه مراد محقق مدقق اجتماع ساكنين حقيقة است در اندرتهم نه اعم از ان

پس قول شارح گويا ساكن شد مبنى بر خطاست و شبهه نيست درانكه بر تقدير تسهيل اجتماع ساكنين حقيقة

نيست پس تقدير مذكور از ما نحن فيه خارج و نيز همزه مسهله نزد عروضيان در حكم متحرك است و در تقطيع بجاى متحرك

گرفته ميشود و هم نزد نحاة صحيح همين است و صواب انست كه اجتماع مذكور در صورت بدل كردن همزه دوم با الف متحقق

است فى الهاليين شرح الجلالين اعلم انه افاد صاحب انوار التنزيل تبعا للزمخشرى ان قرءة الابدال لحن

واستدل عليه بوجهين الاول ان الهمزة المتحركة لا تقلب والثانى انه يؤدى الى جمع الساكنين على غير حده ورد عليه

بان ما افاده خطا اما الوجه الاول فلان قولهم المتحركة لا تقلب محله فى القلب القياسى واما السماعى فيقلب فيه المتحركة كثيرا

كسال واما الوجه الثانى فلان جمع الساكنين على غير حده انما هو ممتنع قياسا واما اذا سمع متواترا كما ههنا

فليستشهد به ويصحح فكيف يرد المتواتر عن النبى صلى الله عليه وسلم وهو افصح العرب ايضا فجمع الساكنين على غير حده

اجازه الكوفيون انتهى و در صفحه ۳ و سطر ۷ شعر للفتى عقل يعيش به حيث تهدى ساقه قدمه و در حاشيه

براى ... كه زندگانى ميكند و ميرود هرجا كه رهنمائى كند ساق او قدمش را ترجمه بوالعجب جمه لفظ به برا

... مربوط نميشد پس صواب انست كه زندگانى ميكند سبب و ديگر انكه مطابق اعراب ساقه مفعول

مقدم است و قدمه فاعل موخر و ترجمه مذكوره خلاف آنست پس تصحيح يكى ازان هر دو بر ذمه شارح واجب است

و در صفحه ۲۹ و حاشيه ۲ امثال معاصيه طرفين شعر ليت شعرى هل لنا ذات يوم بجنوب فارغ من تلاق

اى كاش دانستمى روزى را كه مقرون ميشد با دجنوب ونده از جانب كه فارغ است از تلاقى احباب ...

بل لنا چرا اسقاط کرده و باین اسقاط معنی مختل شده و در صفحه ۵ و حاشیه ۱ قوله علم بیان و آن علمی ست که در آن ایراد

معنی واحد بطرق مختلفه در وضوح دلالت بحث کنند و غرضش احتراز از تعقید معنوی باشد شارح محقق علم بیان را

ایجاد کرده که غرضش احتراز از تعقید معنوی باشد و صواب تعقید معنوی پس میان تعقید و تعقید فرق نکردن از خصائص

ملا معجب ست فاحفظ و در صفحه ۷ بر حاشیه ۲۸ قوله بست و هشت حرف ست باید دانست که همگی حرف هجا

بست و نه حرف ست لیکن چون مصنف بلام در اینجا کلام در حروف صمت ساخته الخ شارح ملا م متبحر که لفظ بلام ۲۹

اختراع کرده معنیش تحریر کند المرام علام بلام مسخ کردن از خصائص و یست فادرک هدایت هشتم در ذکر

افانک و خطایای متعلقه عبارت شرح هدایه حکمت تصنیف صدر الدین شیرازی و حواشی آن در صفحه ۲

و سطر ۲ مولف النسب و در حاشیه ینجم الظاهر انه بمعناه اللغوی ای معطی التألیف بین النسب برای شناسان

حقائق فراست ظاهر باد که مولف در لغت بمعنی موقع الفت ست فی القاموس الّف بینهم تالیفاً اوقع الالفة

و در مصنت ست تالیف سازگاری دادن دو چیز را با هم پس معنی قولش معطی التالیف معطی ایقاع الالفة باشد و در محل

بودن وی شکی نیست از اینجا نیز لغت دانی محشی وضوح یافت و در صفحه ۳ و حاشیه ۷ و سطر ۴ و ۵ کما قیل

فی بصیرة فی قوله تعالی ان الانسان علی نفسه بصیرة قد سلک المحشی فی هذا المقام مسلک الیهود و النصاری

من تحریف کتبهم و الصواب بل الانسان و در صفحه ۴ و سطر ۱ اردت ان اکتب اختراع لفظ اردت دین مقام

از خصائص محشی مفتری ست و آنرا بزعم خود جواب لما قرار داده حیرانم که در ذهنش خطور نکرده که در صورت

ملتمس فیه متردد بین و مشتغلین کدام چیز خواهد بود و اما جواب لما بعد چند سطور اعنی قولش فشرعت فیه اجابة

لملتمسه و اقامة لمقتبسه موجود ست طرفه اینکه زبانی بعضی از ثقاة معلوم شده که محشی ارشاد میکردند که ازین جهت

اردت را جواب لما میگوییم که در جوابش فا می آید پس قول شارح فشرعت لیاقت جواب ندارد سبحان الله

برعایت فا حذف کردن مضمون التماس ملتمسین متردد بین از خصائص الشان محشی است فادر جواب لما از عبارات

اکثر محققین مخفی ست فی خطبة الحزب الاعظم لملا علی القاری رح لما رایت بعض السالکین یتعلقون باوراد المشایخ

الخ فخطر ببالی ان اجمع الدعوات و قول وی در جوابش فا می آید غلط ست لما فی کلیات ابی البقا من

ان المتعارف فی جواب لما الفعل لفظاً او معنی بدون الفاء و قد تدخل علی قلة لما فی لما من معنی

الشرط انتهی و در صفحه ۹ و سطر ۱ فیکون الموجود ذا عدد و لا یحتاج الی مادة العبارة الصحیحة المذکورة

فی النسخ المصححة المرقومة هکذا فکون الموجود ذا عدد لا یحتاج الی مادة کیف

ثمہ وضل لعدد غیر محتاج الی المادۃ وہذا الایتاتی الا فی ہذہ العبارۃ لا فی تلک سئل ان ذلک
راجع علی ما سبق وہو الصحیح تلک العبارۃ فان کون الموجود ذا عدد مذکور ست فی قولہ السابق
اعنی تقسیم للموجود بما ہو موجود صالح لان یوصف بوحدۃ او کثرۃ الخ فادرک و در صفحہ ۲۶ و حاشیہ
و سطر ۱۱ الا انہ بنا فی المرکب ہذا غلط فالواجب علی المحشی ان بین مطلبہ و بعد صفحہ ۲ لا تخفی
و در صفحہ ۲۹ و حاشیہ ۵ قولہ او کلاہما الخ اقول ما تخیل من التداخل ہو ان یدخل الوسط فی کل الطرف او بعضہ
لا غیر اذ الکلام علی تقدیر ان لا یمنع الوسط من تلاقی الطرفین واما تداخل بعض الوسط داخل فی کون الوسط
مانعا الا فی ہذا الشق فلا یصح قولہ او کلاہما انتہی فیہ خبط اما اولا فلان قولہ الخ حشو لا طائل تحتہ و ثانیا لانہ علی
تقدیر تداخل کل الوسط فی بعض الطرف لا یصح قول الشارح فعلی الثانی ینقسم بما ینفذ وما لا ینفذ احدہما اذ المراد
من الاحد اعم من ان یکون وسطا او طرفا واما علی مزعوم المحشی المخترع فالمراد منہ ہو الطرف وحدہ
فالصواب علی زعمہ احد الطرفین لا احدہما ای احد من الوسط والطرف کما ہو مقصود الشارح
فتخصیص عدم الصحۃ بقولہ او کلاہما کما بینہ المحشی بعید عن الصواب و در صفحہ ۳۵ و سطر ۱۳ و ۱۴ طالبان
آخران لا الا یتوقف این صدرنشین مسند تفاخر مطلبش تحریر کنند تا گمان عصمت ایشان متیقن گردد و در
صفحہ ۱۵۳ و سطر ۶ و ۷ کما فی القرآن ولا یعلم جنود ربک الا ہو ہذا من تحریفاتہ سبحان اللہ کیف تجرأ علی مثل ہذا
الا فانک نعوذ باللہ منہ والصواب وما یعلم الآیہ فاحفظ و در صفحہ ۱۶۲ و سطر ۳ الہا ماخذ طبعی مفتی صاحب
لازم ہست کہ معنی این عبارت بجائیکہ تحریر کہ قابل قبول اہل بصائر باشد ترقیم کنند یا قائل تحریف خود شوند و
در آخر این کتاب قطعہ تاریخ کہ از نتائج افکار صحیحہ این مؤرخ بلند طبع مطبوع شدہ قطعہ تاریخ از استاذی مولانا
محمد سعد اللہ ادام اللہ فضلہ قطعہ بحکمت انطباعی یافت شرح صدر شیرازی * کز وبہتر نشد طبع کتابی در فن تازی
ز آشفتہ چو تاریخ تمام طبع او جستم * بگفتا ہاتف مطبوع طباع شرح شیرازی * تحسین علی التحسین بر ہمین مورخی
و آفرین ہزار آفرین برین والا دانشی کہ شرح ہدایہ حکمت را از فن تازی شمار کردن از مخترعات تازہ ملا صاحب
ہست فادرک خاتمہ مشتمل بر سہ تتمہ تتمہ اول در اغلاط و مغتریات متفرقہ در صفحہ ۲ و حاشیہ
۲ و سطر ۲ از رسالہ قول الفصل فی ہمزۃ الوصل و انجانحات بمعنی الملالات این مہموز اعتبار باید
کہ معنی آن بیان کند و در صفحہ ۲ و حاشیہ ۵ و سطر ۲ از رسالہ مذکورہ و بیت از بحر مجتث مخبون مخبوت
وزن این ہست مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن مستفعلن مستفعلن فعلاتن ہذا کہ قول ابن مالک اذ ذکرا ہر وزن مستفعلن

بر وزن فعلتن چنانکه این عروضی دان زعم کرده فیکون البیت مطویاً لا مخبوناً و نیز در صفحه

لان المنطوق به اما متعمد علی حرکة کما با بکر او علی حرکة مجاوره کمیم عمر قوله متعمد الصواب معتمد من الافتعال نه متعمد من التفعل کما لا یخفی قوله علی حرکة الصواب علی حرکة لضمیر الغائب والا فلا فرق بینه و بین القسم الثانی الاتری ان المعتمد علی حرکة مجاوره یصدق علیه ایضاً انه معتمد علی حرکة لصدق المطلق عند صدق المقید علی کمیم عمر الصواب کمیم عمر فان میم عمر معتمد علی حرکته لا علی حرکة مجاوره هکذا فی التحقیقات الکمالیة و در شرح فصول اکبری معنی تشفیع شفیع بودن گفته و این غلط ست لما فی القاموس شفّعته فیه تشفیعاً حین شفع کمنع شفاعة قبلت شفاعته انتهی المرام شفیع بودن بمعنی شفاعت ست و نه معنی تشفیع بود لا تفضحنا عن ظلمک السابغ که در خطبه مقامات حریری واقع است در معنی آن فرمودند که وی از ضحا للشمس ماخوذ ست ای واقع شد ظهور برای شمس و این غلط ست لما فی القاموس ضحا ضحواً و ضحیاً برز للشمس و کسعی و رضی ضحواً و ضحیاً اصابته الشمس انتهی سبحان الله این خفاش منش از عقل بهره نمیدارد و در کنج گمنامی متواری ست که ازین عبارت فهمید که واقع شد ظهور برای شمس حالانکه معنیش ظاهر ست ای برز الرجل للشمس یعنی ظاهر شد مرد برای آفتاب می در آفتاب نشست هکذا فی تحریر المغفلین و محشی در تعلیقات متعلقه شرح سلم مولوی

احمد الله سندیلی افاده فرموده التصدیق ولو کان غیر الادراک عند المحققین لکنه من لواحقه بحیث تحصیل به الانکشاف التام فهو بمنزلة العلم انتهی انت لو احدت الفطانة بیدیک لدریت ان هذا کله سفسطة کیف وقوله تحصیل به الانکشاف التام مناف لقوله ولو کان غیر الادراک اما دعیت ان ما به الانکشاف هو الادراک حقیقة لا غیره و من ههنا انقطع عرق التفریع الذی ذکره بقوله فهو بمنزلة العلم و یعضد ذلک ما افاده احسن المحققین قدس سره المتین ممن سلف ان الادراک هو منشاء الانکشاف والاعتیان للذهن و فی الاعتقاد کشف تام للمحکی عنه الواقعی عند المعتقد کیف و کمالات الانسان هی التصدیقات الالهیة و انما کمالیتها بالنظر الی الکشف التام نعم هذا الکشف نوع مباین للکشف التصوری فالقول بان العلوم التصدیقیة لیست من جنس العلوم بمعنی منشاء الانکشاف مطلقاً باطل انتهی و ایضاً فی التعلیقات

حیث علق حاشیة علی قول الشارح المعبرة بالاتحاد من ان المراد من ذلک الاتحاد هو الاتحاد الواقع فی قول المصنف انکشاف الاتحاد بین الامرین دفعة انتهی هذا بعید عن الصواب کما لا یخفی علی اولی الالباب بل الحق ان المراد من ذلک الاتحاد هو الاتحاد المذکور فی قول المص بل انما یتعلق الحکم حقیقة بمفاد

ربيتيه وهو الاتحاد شلمعان هذا لما القول مسوق لبيان متعلق التصديق وانما الكلام فيه بخلاف قول المصنف

الكشاف لا الاتحاد فانه انما جيء به لتفسير معنى الاجمال فاين هذا من ذاك فاحفظ وآنچه مفتی صاحب در غاية البيان في تحقيق

الصوب از زبان کلک خطا نشان و رشته تحریر کشیده ان الرسالة المسماة بسلم العلوم قد تداولت بين ارباب العلوم

الصوب قد تداولها ارباب العلوم لما في المنتخب تداول از کسی بگیر گرفتن چیزی را بنوبت وفي القاموس وقد اداله وتداولوه اخذوه بالدول

انتهى ونيز در غاية البيان مذکورست فتناولتها ايادي ذوي الفهوم الصوب ايدي ذوي الفهوم لما عيّنت ان الايادي استعمل في النعم دون

الاعضاء قال السيد السند في شرح المفتاح الايادي صارت حقيقة عرفية في النعم وان كانت في الاصل مجازا فيها وفي حاشية على

شرح التلخيص للمحقق التفتازاني شاع استعمال الايادي في النعم والايدي في الاعضاء وبه قطع ابو عمرو العلاء

انتهى و در صفحه ١٦ و سطر ١١ از خلاصة النوادر نوشته نزد هم هر دو لب مخرج واو و باء و میم و در میم ساکن خیشوم نیز دخل

دارد قید ساکن اینجا غلط است چه در متحرک هم خیشوم را دخلیست في الرضي في بحث ادغام المتقاربين

وان كان المدغم فيه ميما ادغمتها الا ان فضيلة الغنة حاصلة في الميم المدغم فيه وفي الميم غنة وان كانت اقل من

غنة النون انتهى بلفظه و در بیان مسئله قیود احتراز باشد تتمه دوم در ذکر سرقه های مفتی صاحب

مشتمل بر چند حکایات حکایت اول آنکه مفتی صاحب هنگام حضور خود پیش جناب زبدة العلماء مولانا

فضل حق سلمه الله العزيز المطلق گفته که صاحب قاموس سقط را هفده قریه در حصر گفته و در شمار شانزده

آورده پس یکی را هنگام تعداد فراموش ساخته و آن یک قریه سقط اللبن ست و نیز در تول بضم اول

وکسر ثانی آورده ولا نظیر له و در زئم گفته که دئل الاست پس کلامش متناقض ست و این هر دو

خطای صاحب قاموس را از نتایج افکار خود شمرده ندا اعلام باد که اعتراض اول ازان ملتقانی ست

که بر حواشی نسخ قدیمه قاموس نوشته میباشد که قریه هفتم سقط اللبن از مصنف ساقط شده

چنانچه بر حاشیه قاموس ملک جناب مولوی خرم علی صاحب زید مجده که نسخه قدیمه ست عبارت

مذکوره ملتقانی مرقوم ست و آن قاموس در مطالعه این بصیر مانده و عبارت حاشیه این ست

در نسخ المؤلف منها الستة عشر ونقص عنه السابعة عشر وهو سقط اللبن ذكره عبد الباسط

انتهى و اعتراض دوم ازان سعدی افندی ست که نیز بر حاشیه کتاب مولوی صاحب ممدوح مرقوم ست

وعبارتها هكذا وتقدم ان دئل لا نظير له انتهى كذا في تحرير المتطفلين ونيز مخفي مباد که جناب عمدة الواصلين قدوة الكاملين

حضرت مولانا فضل الرحمن صاحب متوطن قصبه ملاانوان لا زالت شموس فيوضه بازغة که از خلفای حضرت

پیر و مرشد شاه آفاق صاحب قدس سره العزیز هنگامیکه در بیت السلطنت لکهنؤ تشریف آورده بودند
که رساله مترجم بخلاصة النوادر در علم قرائت مصنفه جناب مولوی سعد الله صاحب پیش بعض احباب
دیدم و خیلی متحیر شدم چه آن رساله بعینها مع عبارت خطبه نزد بعضی دوستان در قصبه بلگرام
معاینه کردم و آن رساله کهنه و قدیمیست فرق همین ست که نام خود زیاده کردند و آن را بخلاصة النوادر
نامیدند انتهی کلامه الشریف پس هر که را درین حکایت شکی باشد از میر محمد لونی صاحب ممدوح الذکر که بحال
در قصبه مذکوره و نوح بخش اند تحقیق کند و آن رساله را طلب کرده بعد ملاحظه آن بعنایت او تعالی بدست می آید
باحباب ملاحظه میکنانم المرام همچنین ست تنها از خصائص الشیانست بلکه جمعیت مفتی صاحب را بعضی از
اکابر بمفتی مخذوف الرا ملقب فرمودند حکایت دوم در صفحه ۹ وسط از اواز تقریظ متعلقه رساله منتهی المقال
سو اصحابه ائمة الاعلام وازمة الاسلام این فقره بعینها مسروق از شرح زنجانی تصنیف محقق تفتازانی ست
حکایت سوم آنکه مفتی صاحب دو بیت جامع و ضابط شرائط اشکال بسوی نفس نفیس خود نسبت کردند حالانکه
آن هر دو بیت بر حاشیه شرح تهذیب یزدی در مبحث ضابطه نزد جناب مولوی غلام حسین صاحب مرحوم که در
احاطه فقیر محمد خان بهادر مغفور تشریف میداشتند معاینه کرده شد و آن نسخه شرح تهذیب قدیم بود و آن
هر دو بیت سوی محقق بخاری منتسب بودند و اگر احاطه و استیعاب مسروقات ایشان کرده آید کتابی ضخیم
شود بهر قدر که ذکر کردیم برای منصف کافی و وافیست تتمه سوم مشتمل بر چند روایات روایت اول در ذکر بعض
گستاخیها و بی ادبیها که مفتی صاحب با اساتذه خود بجا آوردند باید دانست که در تحریر المحفلین مذکورست
که ایشان با کمال سوء ادب با استاذ الاستاذ خویش مولانا مفتی شرف الدین صاحب مغفور پیش آمده گفتگوی بیجا
بخدمت ایشان نموده و بغلبه غرور و بیدردی مرحمان دم میزدند و همچنان با استاذ خویش مولوی محبوب علی
صاحب مرحوم در باب توحید جمعه بی ادبانه پیش آمده رساله اشاعة الجمعه نوشتند و بخیانت صحو با محفل
رقم کردند چه ثقات که دران وقت حاضر بودند آنچنان نقل میکنند و همچنان با جناب مولانا فضل حق ... الدین خان
گستاخانه پیش آمدند توضیحش آنکه از بعضی تلامذه خود مقامی در منطق استفسار کنانیده و جناب ممدوح ...
جواب همچنانکه تلامذه سخن میکنند چیزی ارشاد فرمودند بعده اوشان برملا اظهار کردند که حال ایشان می بینید که بعض
شهرتست و بس وقتیکه رساله منتهی المقال تصنیف مولانا صاحب ممدوح در محفل خود از اول تا آخر خوانده گفت کسلها
ازین گیاه ضعیف این گمان نبود این لفظ در صله ... درحق استاذ خود گفته به جمیع حاضران محفل گواه این سخن آمدند

پردن هم نقلی برای سالہ نوشتند خود را غلام صاحب سالہ نگاشتند فی قوله وانا الغلام له واتی غلام این پاک
طینت وخلوص سیرت راچه گفته آید بعده چند اعتراضات اختراع کرده آنرا از طرف مولانا فضل حق صاحب قبله زاده
که بر آنها بعض متعلق برساله منتهی المقال ارشاد کردند اگر کسی ازین شرافت منش میپرسد که آیا کدام تحریر از جانب مولانا ممدوح
نزد شما آمده بود در جوابش میگویند که هیچ یک نه بل شخصی از طرف شان نقل کرده بود حقا که این علو حسب و سمو نسب را
میبایست که نقل از جناب مولانا ممدوح استفسار میکردند که این اعتراضات از طرف جناب سامی هستند یا نه بر نقل
کسی اعتبار نمیکردند لیکن اگر مولانا [illegible] میفرمودند که این اعتراضات از ما هستند آنوقت اگر جواب می نوشتند
مضایقه نبود نه آنکه برای تشهیر خود میگویند که من هم مقابل مولانا هستم که بر من اعتراضات کردند خواه مخواه جواب
اعتراضهای مخترعه واهیه نوشته و طبع کنانیده جابجا تقسیم کردند و مولوی صاحب جامع المناقب مولوی سلطان حسن
صاحب مد ظل حیاته و علمه خلف رشید جناب مولوی احمد حسن خانصاحب بهادر صدر امین علی جواب دندان شکن
ازان جوابها و هم جواب دیگر اعتراضهای او که بر قصیده مولانای ممدوح مشهور کرده بمیدان انداخت از طرف
خود علم افراشته بود نوشته مطبوع کنانیده هدیه ارباب صدق و صفا کردند و نزد شان فرستادند و این قصه را
سالها شدند و مفتی صاحب از تحریر جواب آنها عاجز شدند و هنوز مجیب نگردیده انتهی خلاصه اینکه این صاحب عجب را
بجز ریا و سمعه و اخلاق لباسی و شهرت خود غرضی دیگر از تحصیل علم نیست انتهی روایت دوم روزی
مفتی صاحب که بمقامات عالیه عروج کرده بودند میفرمودند که نون جمیع مکسور نیز می آید چنانکه نون
مساکین که جمع مسکین ست در آیه کریمه وبالوالدین احسانا وذی القربی والیتامی والمساکین سبحان
ازین تفرد این مفتی فرد کسی که نحو میر خوانده باشد او نیز گریه می آید روایت سوم وقتیکه مفتی صاحب
در ملیبی تشریف میداشتند بخدمت فیضدرجت بعضی احباب خود رقیمه الوداد ترقیم فرمودند و دران
رقیمه مصرع بیرون شد تحریر کرد مصرع اقاصی الغر الشدائد بالفراق و ظاهر ست که اقاصی از مقاسات سین مهمله
ست نه [illegible] جا تصحیح املای شان هویدا شد روایت چهارم زمانیکه مفتی صاحب برای تحصیل [illegible]
[illegible] روزی کار کابر چهره مبارک شان معاینه کرده فرمودند که این شخص نور ایمان ندارد نعوذ بالله
من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا اگر مفتی صاحب این حکایات را نسبت بکذب و افترا خواهند کرد
آنوقت اسمای متبرکه حاکیان ثقاة تحریر کرده خواهد شد والحق من لم یجعل الله له نورا فما له من نور لیکن بدرا
[illegible] تا رونا تمیقه فی هذه الاوراق ومنه تعالی العصمة من النفاق والشقاق ربنا [illegible] بیننا وبین قومنا

بالحق وانت خير الفاتحين وصل على نبيه سيد المرسلين وعلى آله الكاملين واصحابه الواصلين وبتلوه الرسالة المرجية بعد الاصحاب
واجعلني من المنتظرين المنصفين لا تكن من المسرعين المجادلين

تمت

قال قال الفاضل النبيل ان الغلام بمعنى العبد لا يستعمل في كلام العرب الى قوله واذا ارتسم هذا على صحيفة خاطرك فلا اظنك ... في استعمال لفظ الغلام بمعنى العبد في كلام العرب قديما وحديثا نظما ونثرا اقول اما و الله ان اعتراضات جناب المعترض كلها وكذا
الجوابات بجملتها اما مكابرات ... او مجادلات فاحشة او وهميات خرافية وتمويهات باطلة كما يدريه ما له ... مفهوم ما يحصله و
لا ... غريبة او بعيدة الا ترى الى ما صنع ههنا حيث عبر بقوله الا عجمية ... وتفصيلها الحق ... ولا العلي فاستمع
لما تلونا عليك ولا تصغ الى ما القي هو اليك فاقول تقرير الاعتراض ان ... المصراع ... اذا انا الغلام لو ... غلام
انه ليس للممدوح غلام غير المادح وظاهر ان حصر الغلامية في نفس المادح ذم صريح حاشا المادحين ... للممدوح نعم لو جعل المادح
مدحا في حقه فيمكن لكنه امر خارج عن المقام اما ان كان المدح في حق الممدوح لو كان مضمون المصراع ان له غلمة كثيرة مثلي لكان من ذلهم
ذا قوتهم ... علمت ان المستندات باسرها والتمسكات بتمامها اساطير خارجة عما نحن بصدده غير مفيدة لنا فلا علينا
ان طوينا الكشح عن القدح فيها والتعرض بها قال علاوه برين جمع مر العظيم صفت ... واسع كه اين صفت رحمت ... مثال
اقول اين هم از عدم تتبع است في الحديث اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي واين ... در حصن حصين
موجود ست واز حضرت امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه مروي ست الهي لئن جلت وجمت خطيئتي فعفوك من ذنبي
اجل واوسع ... و تير در دعا ماثور ست ان رحمتك اوسع لكن ... درچه اوسع افعل التفضيل ست پس دلالت خواهد كرد
بر وجود نفس وسع در ذنب كما لا يخفى و وسع در ... بمعنى احاطه خواهد بود اي گناه من كبير و محيط ست
تمامتر فاگر نه شست مرا افاده مولانا سلطان ... عن حوادث الزمن و مولانا سراج الملة والدين در
تحرير المحفلين ... بايند كه بسبب كج فهمي وافزا او خماشته ... حروف در تحرير و تهمت كردن ايشان بر
بزرگان گفتگوي از ايشان ترك كرده بودم كه كلام با ايشان مزه نميداشت كاش فهمي ... ازينها ... بار
صواب مد نظر ميداشتند لكن بنا چاري واداي حق دوستي كه شايد قصر ... ارشان منتبه شوند و ازين مرض
مهلك نجات يابند هدايت ميكنم ولكن الله يهدي من يشاء وهو اعلم بالمهتدين
ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على حبيبه سيد المرسلين وآله وصحبه اجمعين

تمت